

# کاوشی در تاریخ نحویون ایرانی قرن دوم هجری

سید محمد حسین حاجی زاده قمصری<sup>۱</sup>

## چکیده

از مهم‌ترین مسائل هر علمی آشنایی با تاریخ آن علم و عالمان آن است. در میان مهم‌ترین نحویون تاریخ، نام بسیاری از ایرانیان به چشم می‌خورد که نشان می‌دهد دانشمندان ایرانی نقش بسزایی در تاریخ دانش نحو داشته‌اند. این دانشمندان حضور چشم‌گیری در شکل‌گیری دو مکتب نحوی بصره و کوفه داشته و به همین جهت، همواره در بحث‌های علمی مطرح میان این دو مکتب نحوی، نقش تأثیرگذاری ایفا نموده‌اند. در این مقاله زندگی‌نامه مختصر، آثار و به طور کلی تاریخ برخی از مهم‌ترین نحویون ایرانی قرن دوم هجری که یکی از مهم‌ترین قرون در تاریخ علم نحو (به دلیل ظهور نحویون بزرگ تاریخ و همچنین آغاز اختلاف‌های دو مکتب نحوی بصره و کوفه در آن) می‌باشد، با بهره‌گیری از منابع قرن سوم تا پنجم هجری که از منابع دست اول در این زمینه هستند، به روش کتابخانه‌ای توصیفی و با هدف شناخت آنان بررسی شده است. در نهایت برای مخاطب اثبات گردیده که آراء این نحویون ایرانی، در نظرات نحویون پس خود تأثیرگذار بوده است.

واژگان کلیدی: نحویون قرن دوم، یونس، سیبویه، أخفش، کسایی، فراء.



## ۱. مقدمه

آشنایی با تاریخ علوم و عالمان آن همواره از مهم‌ترین مسائل هر علمی است. در تاریخ علم نحو، نام بسیاری از ایرانیان به چشم می‌خورد که نشان از نقش بسزای آنان در این علم دارد. حضور چشم‌گیر این دانشمندان ایرانی در شکل‌گیری دو مکتب نحوی بصره و کوفه سبب شده است تا همواره در بحث‌های علمی مطرح میان این دو مکتب نحوی، نقش تأثیرگذاری ایفا نمایند. مقاله پیش رو در صدد است تا با بررسی زندگی‌نامه مختصر برخی از مهم‌ترین نحویون ایرانی قرن دوم هجری که یکی از مهم‌ترین قرون در تاریخ علم نحو (به دلیل ظهور نحویون بزرگ تاریخ و همچنین آغاز اختلاف‌های دو مکتب نحوی بصره و کوفه در آن) می‌باشد، به شناخت این نحویون دست یابد.

مقالاتی پیرامون این موضوع نوشته شده است که یا عنوان جامع‌تری را در بر می‌گیرند، مانند: بررسی نقش ایرانیان در مکاتب نحوی عراق (بصره و کوفه) (پیرزادینیا، امیدپور، منصوری، ۱۳۹۴ش)، ص ۱۹۱-۲۰۹ و جایگاه ایرانیان در مکاتب نحوی عراق (مهتدی، ۱۳۹۴ش، ص ۱۷۵-۱۹۰) و یا دامنه خاص‌تری را شامل می‌شوند، مانند: سیبویه و سرآغاز دستورنویسی زبان عربی (خانجانی، ۱۳۸۹ش)، ص ۳۹-۵۰ و هیچ‌یک به صورت اختصاصی به نحویون ایرانی قرن دوم هجری نپرداخته‌اند. پرسش اصلی این مقاله عبارت است از: «تاریخ نحویون ایرانی قرن دوم هجری چگونه بوده است؟» برای پاسخ به این سوال نیازمند پاسخ‌گویی به پرسش‌های زیر هستیم:

۱. نحویون ایرانی قرن دوم هجری چه کسانی هستند؟

۲. نحویون ایرانی قرن دوم هجری چه آثاری داشته‌اند؟

۳. رابطه میان نحویون ایرانی قرن دوم هجری چگونه بوده است؟

۴. دیدگاه علمای نحو به نحویون ایرانی قرن دوم هجری و آثارشان چگونه است؟

در این مقاله زندگی‌نامه مختصر برخی از مهم‌ترین نحویون ایرانی قرن دوم هجری، آثار ایشان و به طور کلی تاریخ آنان، با بهره‌گیری از منابع قرن سوم تا پنجم هجری که از منابع دست اول در این زمینه هستند، به روش کتابخانه‌ای توصیفی بررسی خواهد شد.

## ۲. نحو یون ایرانی قرن دوم هجری قمری

در این بخش از مقاله، پنج تن از نحو یون ایرانی (یونس بن حبیب، سیبویه، أخفش، کسائی و فراء) به ترتیب استاد و شاگردی مورد بررسی قرار خواهند گرفت؛ اول یونس بن حبیب که استاد چهار نحوی دیگر است، (سیرافی، ۱۹۶۶ م، ص ۲۸ و ۳۸ و ۴۰؛ ابن ندیم، ۱۹۹۷ م، ص ۷۴) دوم سیبویه که استاد أخفش است، (سیرافی، ۱۹۶۶ م، ص ۳۹ و ۴۰؛ ابن ندیم، ۱۹۹۷ م، ص ۷۵؛ خطیب بغدادی، ۱۹۹۷ م، ج ۱۲، ص ۱۹۲) سوم أخفش که استاد کسائی است، (سیرافی، ۱۹۶۶ م، ص ۴۱؛ زبیدی، ۱۹۷۳ م، ص ۷۳) چهارم کسائی که استاد فراء است (أزهري، ۲۰۰۱ م، ج ۱، ص ۱۷) و پنجم فراء.

### ۲-۱. یونس بن حبیب

ابوعبدالرحمن یونس بن حبیب ضبّی از علمای أعجمی الأصل (ابن ندیم، ۱۹۹۷ م، ص ۶۴) و اهل جَبَل (همان؛ زبیدی، ۱۹۷۳ م، ص ۵۱) بود. یونس بیشتر به نحو اشتغال داشت (ابن قتیبه، ۱۹۹۲ م، ص ۵۴۱؛ زبیدی، ۱۹۷۳ م، ص ۵۱) و در آن ماهر بود. (سیرافی، ۱۹۶۶ م، ص ۲۸) او از شاگردان حمّاد بن سلمه (زبیدی، ۱۹۷۳ م، ص ۵۱) و ابوعمر و بن علاء (همان؛ سیرافی، ۱۹۶۶ م، ص ۲۸؛ ابن ندیم، ۱۹۹۷ م، ص ۶۴) بود و زبان عربی را همانند عالمان قبل از خودش از عرب اصیل شنیده بود. (سیرافی، ۱۹۶۶ م، ص ۲۸)

یونس اهل قیاس در نحو بود و نظرات منحصر به فردی در این علم داشت. (همان) ابوظّاب زیاد بن یحیی از ابوعبیده نقل می‌کند که می‌گوید: علمی نزد یونس نیست مگر آن چیزی که به آن مطمئن است. (زبیدی، ۱۹۷۳ م، ص ۵۱) همچنین ابوظّاب می‌گوید: مثَل یونس مثَل کوزه‌ای است که سرش تنگ است، چیزی داخلش نمی‌شود مگر به سختی و وقتی که داخل شد، خارج نمی‌شود (یعنی فراموش نمی‌کند). (همان، ص ۵۱ و ۵۲)

اهل علم، ادیبان، فصیحان عرب و بادیه نشینان در حلقه درس یونس در بصره شرکت می‌کردند (سیرافی، ۱۹۶۶ م، ص ۲۸؛ ابن ندیم، ۱۹۹۷ م، ص ۶۴) و سیبویه، أخفش، کسائی و فراء از شاگردان او بودند. (سیرافی، ۱۹۶۶ م، ص ۲۸) ابوزید انصاری می‌گوید: کسی را ندیدم که بیشتر از یونس به تعلیم بپردازد. (زبیدی، ۱۹۷۳ م، ص ۵۲)

از کتب او می‌توان به معانی القرآن، اللغات، النوادر الکبیر، الأمثال و النوادر الصغیر اشاره

کرد. (ابن ندیم، ۱۹۹۷ م، ص ۶۴)



یونس ازدواج نکرد و تجمل‌گرا و ثروت‌گرا نبود و تمام همتش در طلب علم و مصاحبت با بزرگان علم بود. (همان) سرانجام یونس در سال صد و هشتاد و دو (ابن‌قتیبه، ۱۹۹۲ م، ص ۵۴۱؛ زبیدی، ۱۹۷۳ م، ص ۵۳) یا صد و هشتاد و سه (سیرافی، ۱۹۶۶ م، ص ۳۸؛ ابن‌ندیم، ۱۹۹۷ م، ص ۶۴) هجری قمری در صد و دو سالگی (زبیدی، ۱۹۷۳ م، ص ۵۳؛ ابن‌ندیم، ۱۹۹۷ م، ص ۶۴) یا هشتاد و هشت سالگی (ابن‌قتیبه، ۱۹۹۲ م، ص ۵۴۱؛ زبیدی، ۱۹۷۳ م، ص ۵۱؛ ابن‌ندیم، ۱۹۹۷ م، ص ۶۴) درگذشت.

## ۲-۲. سیبویه

ابوبشر عمرو بن عثمان بن قنبر مشهور به سیبویه - به فارسی یعنی رانحه سیب - (سیرافی، ۱۹۶۶ م، ص ۳۸؛ ابن‌ندیم، ۱۹۹۷ م، ص ۷۴؛ خطیب بغدادی، ۱۹۹۷ م، ج ۱۲، ص ۱۹۱) در بیضاء، روستایی از توابع فارس متولد شد. (زبیدی، ۱۹۷۳ م، ص ۶۶؛ خطیب بغدادی، ۱۹۹۷ م، ج ۱۲، ص ۱۹۱) برای نوشتن حدیث به بصره رفت و در حلقه درس حماد بن سلمه شرکت کرد. یک بار با حماد پیرامون اعراب کلمه‌ای اختلاف نظر پیدا کرد و در نهایت متوجه ضعف خود در نحو شد. پس برای یادگیری نحو به شاگردی احمد بن خلیل در آمد (همان) و نظرات خلیل در نحو را از او فرا گرفت. (أزهري، ۲۰۰۱ م، ج ۱، ص ۱۷)

گفته شده است که از میان شاگردان اصلی خلیل، سیبویه بهترین آنان در نحو بود. (سیرافی، ۱۹۶۶ م، ص ۳۸ و ۳۹؛ خطیب بغدادی، ۱۹۹۷ م، ج ۱۲، ص ۱۹۱)

ابوعمر و مخزومی می‌گویند: سیبویه بسیار با خلیل هم‌نشینی داشت. (زبیدی، ۱۹۷۳ م، ص ۶۷) ابن‌نطّاح می‌گوید: نزد خلیل بودم که سیبویه وارد شد؛ خلیل گفت: ترجیبا به زائری که خسته نمی‌شود. سپس ابن‌نطّاح ادامه می‌دهد: نشنیدم که خلیل، این را به غیر از او بگوید. (همان)

از دیگر اساتید او در نحو می‌توان به یونس بن حبیب و عیسی بن عمر اشاره کرد. همچنین لغت را نیز از ابو خطّاب أخفش فرا گرفت. (سیرافی، ۱۹۶۶ م، ص ۳۸؛ ابن‌ندیم، ۱۹۹۷ م، ص ۷۴) ابوحاتم از ابوزید انصاری نقل می‌کند که اگر سیبویه می‌گفت: کسی که به عربی‌اش اطمینان دارم به من خبر داده، منظورش من بودم. (ابن‌قتیبه، ۱۹۹۲ م، ص ۵۴۴؛ زبیدی، ۱۹۷۳ م، ص ۶۷)

سیبویه کتابی (الکتاب) در علم نحو نوشت (أزهري، ۲۰۰۱ م، ج ۱، ص ۱۷) که کسی قبل از او مثل آن را نوشته بود و بعد از او هم کسی نیامد که اینچنین کتابی بنویسد (سیرافی، ۱۹۶۶ م، ص ۳۸؛

ابن ندیم، ۱۹۹۷ م، ص ۷۴) و نزد نحویون مشهور است. (سیرافی، ۱۹۶۶ م، ص ۴۰) أحمد بن معاویة بن بکر علیمی از پدرش نقل می‌کند که می‌گوید: سیبویه را دیده‌ام که جوان بود، در آن زمان می‌شنیدم که او قوی‌ترین کسی بود که علم خلیل را فرا گرفته است و می‌شنیدم که در نحو مناظره می‌کند و لکنت زبان داشت و کتابش را دیدم، پس علمش رساتر از زبانش بود. (زبیدی، ۱۹۷۳ م، ص ۶۶ و ۶۷) محمد بن یزید مبرّد به هر کسی که می‌خواست کتاب سیبویه را در نزد او بخواند می‌گفت که آیا سوار دریا شده‌ای؟ برای اینکه آن کتاب را برای آن شخص بزرگ و مطالب درونش را سخت توصیف کند. (سیرافی، ۱۹۶۶ م، ص ۴۰؛ ابن ندیم، ۱۹۹۷ م، ص ۷۴) ابواسحاق زجاج می‌گوید: اگر در مثال‌های کتاب سیبویه تأمل کنی، می‌فهمی که قطعاً او عالم‌ترین مردم به لغت است. (زبیدی، ۱۹۷۳ م، ص ۷۲) ابوعثمان مازنی و ابوعمر جرّمی در نحو از او تبعیت می‌کردند و چه بسا در علل با او مخالفت می‌کردند. (أزهری، ۲۰۰۱ م، ج ۱، ص ۱۷) مازنی می‌گوید: هر کس که بعد از کتاب سیبویه می‌خواهد کتاب بزرگی در نحو بنویسد، پس باید حیاء کند. (سیرافی، ۱۹۶۶ م، ص ۴۰؛ ابن ندیم، ۱۹۹۷ م، ص ۷۴)

زمانی که به یونس بن حبیب درباره این کتاب گفته شد، او گفت که به گمانم که این جوان به خلیل دروغ بسته است. به او گفتند که از تو نیز نقل کرده است؛ پس زمانی که آن را دید، گفت که سیبویه در تمام آنچه از قول من نقل کرده است، راست گفته است. (سیرافی، ۱۹۶۶ م، ص ۳۸) پس باید در نقلش از خلیل نیز راست گفته باشد. (زبیدی، ۱۹۷۳ م، ص ۵۲)

عمرو بن مرزوق می‌گوید: سیبویه و أصمعی را دیدم که با یکدیگر مناظره می‌کنند، یونس بن حبیب می‌گوید که حق با سیبویه است، در حالی که أصمعی با زبان غلبه کرده بود. (همان، ص ۶۸؛ خطیب بغدادی، ۱۹۹۷ م، ج ۱۰، ص ۴۱۶) بهترین شاگردان سیبویه، ابوالحسن سعید بن مسعدة مُجاشعی مشهور به أخفش و ابوعلی محمد بن مستنیر مشهور به قَطْرُب بود. (سیرافی، ۱۹۶۶ م، ص ۳۹)

زمانی که سیبویه به عراق آمد، کسانی به تنگ آمد، پس نزد جعفر بن یحیی برمکی و برادرش فضل آمد و گفت: شما دوستان من هستید و این مرد (سیبویه) آمده تا جایگاه من را بگیرد؛ آنان گفتند: فکری به حال خودت بکن، ما شما را در مجلسی گرد خواهیم آورد. پس سیبویه به تنهایی و کسانی به همراه شاگردانش فزّاء، أحمر، هشام بن معاویه و محمد بن سعدان در مجلس برامکه



جمع شدند و به مناظره پرداختند. زمانی که در اعراب یکی از کلمات به اختلاف خوردند، یحیی بن خالد برمکی گفت که این موضع سختی است و نمی‌توانم میان شما قضاوت کنم. گفتند که عده‌ای عرب پشت در هستند، پس داخل شدند. آن اعراب کسانی بودند که کسانی و همراهانش از آن‌ها سماع کرده بودند. آنان کسانی را تأیید کردند و مجلس به این صورت تمام شد که سیبویه اشتباه کرده است. (زیبیدی، ۱۹۷۳، ص ۶۸) در آخر جلسه، کسانی با یحیی بن خالد صحبت کرد تا ده هزار درهم به سیبویه بدهد. (همان، ص ۷۰؛ ابن‌ندیم، ۱۹۹۷، ص ۷۴) سیبویه به بصره بازگشت و از آنجا به فارس رفت (ابن‌ندیم، ۱۹۹۷، ص ۷۴) و از غم درگذشت. (زیبیدی، ۱۹۷۳، ص ۷۰) البته این مناظره به شکل‌های دیگر نیز نقل شده است. (همان، ص ۷۱-۶۹؛ ابن‌ندیم، ۱۹۹۷، ص ۷۴؛ خطیب بغدادی، ۱۹۹۷، ج ۱۲، ص ۱۹۳)

سرانجام سیبویه در دوران خلافت هارون الرشید (سیرافی، ۱۹۶۶، ص ۴۰) در سال صد و هشتاد (زیبیدی، ۱۹۷۳، ص ۷۲؛ خطیب بغدادی، ۱۹۹۷، ج ۱۲، ص ۱۹۴) یا صد و هفتاد و هفت (ابن‌ندیم، ۱۹۹۷، ص ۷۴) و یا صد و نود و چهار (خطیب بغدادی، ۱۹۹۷، ج ۱۲، ص ۱۹۴) هجری قمری در حدود چهل سالگی (أزهری، ۲۰۰۱، ج ۱، ص ۱۷؛ ابن‌ندیم، ۱۹۹۷، ص ۷۴) یا سی و سه سالگی (زیبیدی، ۱۹۷۳، ص ۷۲) و یا سی و دو سالگی (خطیب بغدادی، ۱۹۹۷، ج ۱۲، ص ۱۹۴) در فارس<sup>۱</sup> درگذشت.

## ۲-۳. أخفش

ابوالحسن سعید بن مسعدة مجاشعی مشهور به أخفش اهل خوارزم بود. (ابن‌ندیم، ۱۹۹۷، ص ۷۵) او أجلع (یعنی کسی که لب بالایی‌اش کوتاه است) بود. (ابن‌قتیبه، ۱۹۹۲، ص ۵۴۵) أخفش ماهرترین شاگرد سیبویه و از جهت سنّی از او بزرگ‌تر می‌باشد (سیرافی، ۱۹۶۶، ص ۴۰؛ ابن‌ندیم، ۱۹۹۷، ص ۷۵؛ خطیب بغدادی، ۱۹۹۷، ج ۱۲، ص ۱۹۲) و پیش از سیبویه شاگرد خلیل بن احمد بود. (زیبیدی، ۱۹۷۳، ص ۷۳) أخفش شاگرد همه اساتید سیبویه بوده است. (سیرافی، ۱۹۶۶، ص ۴۰؛ ابن‌ندیم، ۱۹۹۷، ص ۷۵)

راه درک کتاب سیبویه أخفش است؛ زیرا کسی را نمی‌شناسند که الکتاب را از خود سیبویه

۱. ابن‌قتیبه، ۱۹۹۲، ص ۵۴۴؛ سیرافی، ۱۹۶۶، ص ۴۰؛ ابن‌ندیم، ۱۹۹۷، ص ۷۴؛ خطیب بغدادی، ۱۹۹۷، ج ۱۲، ص ۱۹۴.

درس گرفته باشد و خبری هم نقل نشده است که سیبویه کتابش را به کسی درس داده باشد، اما پس از درگذشت سیبویه عده‌ای الکتاب را نزد أخفش خواندند که از آن‌ها می‌توان به ابوعمر جرمی و ابوعثمان مازنی اشاره کرد. (همان) أخفش می‌گوید: هر زمان که سیبویه قسمتی از کتابش را می‌نوشت، به من عرضه می‌کرد و او می‌دید که من عالم‌تر از او هستم در حالی که او از من عالم‌تر بود و امروز من از او عالم‌تر هستم. (ابن‌قتیبه، ۱۹۹۲ م، ص ۵۴۶؛ زبیدی، ۱۹۷۳ م، ص ۶۷)

أخفش می‌گوید: زمانی که سیبویه وارد ساحل بصره شد، داستان‌ش با کسائی را تعریف کرد و سپس با من وداع کرد و به اهواز رفت. توشه برداشتم و به بغداد رفتم. سپس به مسجد کسائی رفته و پشت سر او نماز خواندم. هنگامی که نمازش را تمام کرد و در محراب نشست، در حالی که فراء، أحمَر، هشام بن معاویه و ابن سعدان آنجا بودند، از او درباره صد مسئله سؤال کردم، پس زمانی که او جواب می‌داد، از هر جواب او خطا می‌گرفتم. پس شاگردانش خواستند که به من یورش ببرند اما کسائی مانع شد. اینکه من دیدم آن‌ها می‌خواهند به من یورش ببرند، باعث توقف من در خطا گرفتن از او نشد. وقتی صد مسئله تمام شد، کسائی گفت که به خدا تو سعید بن مسعدة أخفش هستی. جواب دادم که آری. پس بلند شد و به سمت من آمد و مرا در آغوش گرفت و کنار خود نشاند. سپس به من گفت که دوست دارم که فرزندانم نزد تو ادبیات بخوانند و در آن به استادی برسند و پیش من بمانی. پس زمانی که از من چنین درخواستی کرد، قبول کردم. پس از مدتی از من خواست تا کتابی در معانی القرآن بنویسم و من نوشتم. پس آن را الگوی خود قرار داد و بر اساس آن کتابی در معانی نوشت و فراء نیز کتاب من و کتاب کسائی را الگو قرار داد و بر اساس آن‌ها کتابی در معانی نوشت. (زبیدی، ۱۹۷۳ م، ص ۷۰)

از أخفش نقل شده است که کسائی نزد ما در بصره آمد و از من خواست که به او کتاب سیبویه را تعلیم دهم و من چنین کردم و او پنجاه (یا هفتاد) همان، (ص ۷۳) دینار به من داد. (سیرافی، ۱۹۶۶ م، ص ۴۱) ابوالعباس ثعلب أخفش را بر دیگران برتری می‌داد و می‌گفت که أخفش عالم‌ترین مردم بود و کتب زیادی در نحو و عروض و قوافی دارد. (همان)

بر خلاف ثعلب، از ابوحاتم نقل است که أخفش کتاب ابوعبیده در قرآن را گرفته بود و چیزهایی از آن کم می‌کرد و چیزهایی می‌افزود و چیزهایی را نیز تغییر می‌داد. ابوحاتم می‌گوید:



به او گفتم که این چه کاری است که انجام می‌دهی؟ چه کسی بیشتر کلمات غریبه را در قرآن می‌شناسد؟ تو یا ابو عبیده؟ أخفش گفت که ابو عبیده. گفتم که این کاری که انجام می‌دهی ارزشی ندارد. گفت که کتاب برای کسی است که آن را اصلاح کند نه آنکه فاسد کند. ابوحاتم می‌گوید: به کتاب أخفش توجهی نشد و کنار گذاشته شد. (زبیدی، ۱۹۷۳، ص ۷۳) همچنین ابوحاتم در کتابش که درباره قراء و علما است گفته است: در مدینه کسی به نام علی جمل بود (لقبش جمل بود) که کتابی در نحو نوشت که ارزشی نداشت و فکر کنم أخفش کتاب نحوی اش را از کتاب جمل اقتباس کرده است. شاهد اینکه کتابش تماماً از خودش نیست این است که گفته است: (الزیت رطلان بدرهم)، و حال آنکه زیت (روغن) در نزد ما ذکر نمی‌شود چرا که زیت خورش اهل بصره نیست. (همان)

جرمی از أخفش نقل می‌کند که می‌گوید: زمانی که وارد بغداد شدم، هشام الضریر پیش من آمد و از من سؤالاتی کرد. زمانی که دیدم او و غیر او از کوفین مسئله محور هستند، کتاب مسائل الکبیر را نوشتم، پس بیشتر چیزهایی که در آن کتاب آوردم را نفهمیدند. (همان)

ابوالعباس احمد بن یحیی می‌گوید که أخفش اولین کسی بود که معنای کلمات ناآشنای هر بیت از شعر را ذیل آن می‌گفت و طوسی می‌نوشت و آن زمان در بغداد بود. ابوالعباس ادامه می‌دهد که من أخفش را درک نکردم زیرا او قبل از عصر ما بود و به او گفته می‌شود: أخفش راویه (بسیار روایت کننده). (همان، ص ۷۴)

از کتب او می‌توان به الأوسط، تفسیر معانی القرآن، المقاییس، الإشتقاق، الأربعة، العروض، المسائل الکبیر، المسائل الصغیر، القوافی، الملوک، معانی الشعر، وقف التمام، الأصوات و کتاب الغنم و الوانها و علاجها و أسبابها اشاره کرد. (ابن ندیم، ۱۹۹۷، ص ۷۵)

سرانجام أخفش در سال دویست و پانزده (همان؛ زبیدی، ۱۹۷۳، ص ۷۴) یا دویست و بیست و یک (ابن ندیم، ۱۹۹۷، ص ۷۵) هجری قمری درگذشت.

## ۲-۴. کسانئ

ابوالحسن علی بن حمزة بن عبدالله بن بهمن بن فیروز (همان، ص ۹۰؛ خطیب بغدادی، ۱۹۹۷، ج ۱۱، ص ۴۰۲) مشهور به کسانئ اهل باحْمَشَا بود. (زبیدی، ۱۹۷۳، ص ۱۲۷) او در حالی که در جوانی به



سر می‌برد، (همان) استاد هارون الرّشید (خطیب بغدادی، ۱۹۹۷ م، ج ۱۱، ص ۴۰۲) و دو فرزندش، امین (همان؛ زبیدی، ۱۹۷۳ م، ص ۱۲۷؛ ابن‌ندیم، ۱۹۹۷ م، ص ۹۰) و مأمون (ابن‌ندیم، ۱۹۹۷ م، ص ۹۰) بود.

ابوعمر المقرئ می‌گوید: کسائی قرآن را در نوجوانی نزد حمزه الزیات خواند و نزد او رفت و آمد داشت. (أزهری، ۲۰۰۱ م، ج ۱، ص ۱۵) عجزوی می‌گوید: روزی کسائی در حالی که کساء (عباء) خوبی بر دوش داشت نزد حمزه الزیات رفت و جلوی او نشست و سی آیه خواند، حمزه گفت که بخوان و کسائی تا چهل آیه خواند. سپس حمزه گفت که تا صد آیه بخوان و او نیز چنین کرد. سپس حمزه می‌گوید که چه خوب خواند صاحب کساء خوب. پس از آن زمان کسائی نامیده شد. (زبیدی، ۱۹۷۳ م، ص ۱۲۸) البته دلایل دیگری نیز برای نامیده شدن او به این نام گفته شده است. (ابن‌ندیم، ۱۹۹۷ م، ص ۹۰؛ خطیب بغدادی، ۱۹۹۷ م، ج ۱۱، ص ۴۰۳ و ۴۰۴)

مازنی از ابوزید انصاری نقل می‌کند: زمانی کسائی به بصره آمد و از ابوعمر و بن‌علاء، یونس بن حبیب، عیسی بن عمر علم زیاد و صحیح را آموخت. سپس به بغداد و نزد اعراب حطمة رفت و از آنان مسائل غلطی در ادبیات گرفت و آن مسائل را با مسائل صحیح در هم آمیخت. سیرافی می‌گوید: ما کسی را از علمای بصریون در نحو و لغت نمی‌شناسیم که از اهل کوفه چیزی در زمینه ادبیات بگیرد مگر ابوزید انصاری که همانا از مفضل ضبّی روایت می‌کرد. (سیرافی، ۱۹۶۶ م، ص ۴۶) از دیگر اساتید کسائی می‌توان به رؤسی اشاره کرد. (زبیدی، ۱۹۷۳ م، ص ۱۲۷؛ ابن‌ندیم، ۱۹۹۷ م، ص ۹۰)

فراء می‌گوید: مردی از نحویون مرا مدح کرد و گفت که فرق تو و کسائی چیست؟ و تو در علم مانند او هستی. گفتم: زمانی غرور مرا گرفت، پس با او مناظره کردم و از او سؤال پرسیدم. پس خود را در مقابل او مانند پرنده‌ای دیدم که کمی آب از دریا برمی‌دارد. (زبیدی، ۱۹۷۳ م، ص ۱۲۹؛ خطیب بغدادی، ۱۹۹۷ م، ج ۱۱، ص ۴۰۷)

از کتب او می‌توان به معانی القرآن، مختصر النحو، القراءات، العدد، النوادر الکبیر، النوادر الأوسط، النوادر الأصغر، مقطوع القرآن و موصوله، اختلاف العدد، الهجاء، المصادر، اشعار المعایاة و طرائقها، الهآت المکنی بها فی القرآن و الحروف اشاره کرد. (ابن‌ندیم، ۱۹۹۷ م، ص ۹۰)

زمانی که هارون الرّشید به سمت طوس رفت، کسائی نیز همراهی اش کرد؛ (ابن‌قتیبه، ۱۹۹۲ م، ص ۵۴۵؛ أزهری، ۲۰۰۱ م، ج ۱، ص ۱۵) اما زمانی که به ری رسیدند، دچار بیماری ناشناخته‌ای شد. پس هارون، پیاده و در حالی که فریاد و فغان می‌کرد به سوی او رفت. زمانی که از نزد او خارج



شد، غمگین بود. پس به یارانش گفت: به گمانم که او می‌میرد. سپس استرجاع کرد. پس آنان اظهار ناراحتی کرده و به او تعزیت گفتند. (زبیدی، ۱۹۷۳، ص ۱۲۹) سرانجام کسائی در سال صد و هشتاد و نه (همان، ص ۱۳۰؛ ابن‌قتیبه، ۱۹۹۲، ص ۵۴۵؛ خطیب بغدادی، ۱۹۹۷، ج ۱۱، ص ۴۱۱) یا صد و هشتاد و دو (خطیب بغدادی، ۱۹۹۷، ج ۱۱، ص ۴۱۰ و ۴۱۱) یا صد و هشتاد و سه (همان) یا صد و نود و سه (زبیدی، ۱۹۷۳، ص ۱۳۰) و یا صد و نود و هفت (ابن‌ندیم، ۱۹۹۷، ص ۹۰) هجری قمری در هفتاد سالگی (خطیب بغدادی، ۱۹۹۷، ج ۱۱، ص ۴۱۱) در ری<sup>۱</sup> درگذشت.

## ۲-۵. فراء

ابوزکریا یحیی بن زیاد بن عبدالله بن منصور دیلمی مشهور به فراء در کوفه متولد شد. (ابن‌ندیم، ۱۹۹۷، ص ۹۱) او ماهرترین کوفیون در نحو بود. (زبیدی، ۱۹۷۳، ص ۱۳۱) ابوالعباس احمد بن یحیی چندین بار می‌گوید: اگر فراء نبود ادبیات عرب نبود؛ زیرا آن را تقویت کرد و ضابطه‌مند نمود. (همان، ص ۱۳۲؛ خطیب بغدادی، ۱۹۹۷، ج ۱۴، ص ۱۵۴) فراء از شاگردان کسائی بود و غریب، نوادر، قرائات و معانی القرآن را از او فرا گرفت. سپس بعد از او برجسته شد و کتب مفیدی نوشت، به این صورت که مطالب را در بغداد از حفظ املاء می‌کرد. (أزهري، ۲۰۰۱، ج ۱، ص ۱۷؛ خطیب بغدادی، ۱۹۹۷، ج ۱۴، ص ۱۵۷)

ابوبکر بن انباری می‌گوید: اگر مردم بغداد و کوفه از علمای ادبیات عرب، کسی جز کسائی و فراء را نداشتند، یقیناً می‌توانستند بر تمام مردم افتخار کنند؛ چرا که همه علوم به آن‌ها ختم می‌شد. همچنین همیشه گفته می‌شد: فراء خود نحو است. (خطیب بغدادی، ۱۹۹۷، ج ۱۴، ص ۱۵۷) سعدون می‌گوید که به کسائی گفتم: فراء عالم‌تر است یا أحمَر؟ پس او گفت: أحمَر حفظیات بیشتری دارد و فراء در عقل و دور اندیشی بهتر است و در آنچه از سرش بیرون می‌آید عالم‌تر است. (خطیب بغدادی، ۱۹۹۷، ج ۱۴، ص ۱۵۸)

روزی بر هارون الرشید وارد شد و با او سخن گفت، در حالی که در سخن گفتن چند مرتبه از قواعد زبان عربی خارج شد. جعفر بن یحیی برمکی به هارون گفت که او در کلامش از قاعده

۱. ابن‌قتیبه، ۱۹۹۲، ص ۵۴۵؛ أزهري، ۲۰۰۱، ج ۱، ص ۱۵؛ زبیدی، ۱۹۷۳، ص ۱۳۰؛ ابن‌ندیم، ۱۹۹۷، ص ۹۰؛ خطیب بغدادی، ۱۹۹۷، ج ۱۱، ص ۴۱۱.

(زبان عربی) خارج شد. هارون از فرّاء می‌پرسد که آیا چنین است؟ فرّاء پاسخ می‌دهد که عادت عرب بدوی این است که با قاعده سخن بگویند و عادت عرب شهرنشین این است که بدون قاعده صحبت کند؛ پس اگر حواسم را جمع کنم، با قاعده سخن می‌گویم و اگر طبق عادت صحبت کنم، از قاعده خارج می‌شوم. پس هارون جواب او را نیکو شمرد. (زیبیدی، ۱۹۷۳، ص ۱۳۱)

روزی عمر بن بکیر (از شاگردان فرّاء) که از همراهان حسن بن سهل بود، در طی نامه‌ای از فرّاء خواست تا کتابی در قرآن بنویسد، چرا که حسن بن سهل دائماً از او سؤالاتی از قرآن می‌پرسد و جواب آن سؤالات نزد او حاضر نیست. فرّاء شاگردانش را در مسجدی جمع کرد تا برای آن‌ها کتابی در قرآن املاء کند. مردی از قرّاء نیز حضور داشت. فرّاء از او خواست تا از فاتحة الكتاب شروع به قرائت کند و سپس خودش آیات را تفسیر می‌کرد و این کار را تا آخر قرآن ادامه داد. کتاب او در هزار ورقه جمع‌آوری شد. (همان، ص ۱۳۲ و ۱۳۳؛ ابن‌ندیم، ۱۹۹۷، ص ۹۱) البته در این باره نقل‌های دیگری نیز هست. (ابن‌ندیم، ۱۹۹۷، ص ۹۱؛ خطیب بغدادی، ۱۹۹۷، ج ۱۴، ص ۱۵۵) ابوالعباس احمد بن یحیی درباره این کتاب می‌گوید: کسی قبل از او مثل آن را ننوشته بود و بعد از او هم کسی نیامد که اینچنین کتابی بنویسد. (زیبیدی، ۱۹۷۳، ص ۱۳۲؛ ابن‌ندیم، ۱۹۹۷، ص ۹۱) همچنین می‌گوید: کتابی نیست که هم سطح کتب فرّاء باشد. (زیبیدی، ۱۹۷۳، ص ۱۳۳) و اقلدی می‌گوید: فرّاء در کتبش از تعبیرات فلسفی استفاده می‌کرد. (ابن‌ندیم، ۱۹۹۷، ص ۹۱)

از کتب او می‌توان به معانی القرآن، البهی، اللغات، المصادر فی القرآن، الجمع و التثیة فی القرآن، الوقف و الإبتداء، الفاخر، آلة الكتاب، النوادر، فعل و أفعال، المقصور و الممدود، المذکر و المؤنث (و الكتاب الكبير (أزهری، ۲۰۰۱، ج ۱، ص ۱۷)) اشاره کرد. (ابن‌ندیم، ۱۹۹۷، ص ۹۲)

سرانجام فرّاء سه سال پس از آن که مأمون به عراق داخل شد، (سیرافی، ۱۹۶۶، ص ۴۱) در سال دویست و هفت<sup>۱</sup> هجری قمری و در سن شصت و سه سالگی (خطیب بغدادی، ۱۹۹۷، ج ۱۴، ص ۱۵۹) در راه مکه<sup>۲</sup> یا در بغداد (خطیب بغدادی، ۱۹۹۷، ج ۱۴، ص ۱۵۹) درگذشت.

۱. ابن‌قتیبہ، ۱۹۹۲، ص ۵۴۵؛ سیرافی، ۱۹۶۶، ص ۴۱؛ زیبیدی، ۱۹۷۳، ص ۱۳۳؛ ابن‌ندیم، ۱۹۹۷، ص ۹۲؛ خطیب بغدادی، ۱۹۹۷، ج ۱۴، ص ۱۵۹.

۲. ابن‌قتیبہ، ۱۹۹۲، ص ۵۴۵؛ زیبیدی، ۱۹۷۳، ص ۱۳۳؛ ابن‌ندیم، ۱۹۹۷، ص ۹۲؛ خطیب بغدادی، ۱۹۹۷، ج ۱۴، ص ۱۵۹.



### ۳. نتیجه

از گزاره‌های تاریخی این مقاله دانسته شد که پنج نحوی بزرگ ایرانی (یونس، سیبویه، أخفش، کسائی و فراء) حضور بسیار چشم‌گیری در دو مکتب نحوی بصره و کوفه داشته و با دو امر تألیف (یا املاء) کتاب و تربیت شاگردان بارز در رشد این دو مکتب نحوی و به طور کلی علم نحو نقش تأثیرگذاری ایفا نموده‌اند. از طرفی ثبت نظرات نحوی آنان در تاریخ باعث شد تا علمای علم نحو پس از آنان، از نظراتشان بهره‌مند گشته و از آن‌ها استفاده کنند. پس به عبارت دیگر، آراء این نحویون ایرانی، در نظرات نحویون پس از خود تأثیرگذار بوده است.



## فهرست منابع

۱. ابن قُتیبه، ابو محمد عبدالله بن مسلم دینوری (۱۹۹۲ م)، *المعارف* (چاپ دوم)، قاهره: انتشارات دارالمعارف.
۲. ابن ندیم، ابوالفرج محمد بن اسحاق بن محمد (۱۴۱۷ ق - ۱۹۹۷ م)، *الفهرست* (چاپ دوم)، بیروت: انتشارات دارالمعرفة.
۳. أزهري، ابو منصور محمد بن احمد بن طلحة بن نوح بن الأزهر (۱۴۲۱ ق - ۲۰۰۱ م)، *تهذيب اللغة* (چاپ اول)، بیروت: انتشارات دار إحياء التراث العربي.
۴. پیرزادنیان، مینا؛ امیدپور، ولی؛ منصور، سارا (۱۳۹۴ ش)، «بررسی نقش ایرانیان در مکاتب نحوی عراق (بصره و کوفه)»، مجموعه مقالات اولین همایش بین المللی میراث مشترک ایران و عراق، ش ۱۳، ص ۱۹۱-۲۰۹.
۵. خانجانی، ژیلا (۱۳۸۹ ش)، «سیبویه و سرآغاز دستورنویسی زبان عربی»، نشریه زبان شناخت، ش ۲، ص ۳۹-۵۰.
۶. خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی (۱۴۱۷ ق - ۱۹۹۷ م)، *تاریخ بغداد* (چاپ اول)، بیروت: انتشارات دارالکتب العلمیة.
۷. زبیدی، ابوبکر محمد بن حسن بن عبدالله بن مذحج (۱۹۷۳ م)، *طبقات النحویین واللغویین* (چاپ دوم)، قاهره: انتشارات دارالمعارف.
۸. سیرافی، ابوسعید حسن بن عبدالله بن مرزبان (۱۳۷۳ ق - ۱۹۶۶ م)، *أخبار النحویین البصریین* (بی چا)، قاهره: انتشارات مصطفی البابی الحلبي و اولاده.
۹. مهتدی، حسین (۱۳۹۴ ش)، «جایگاه ایرانیان در مکاتب نحوی عراق»، مجموعه مقالات اولین همایش بین المللی میراث مشترک ایران و عراق، ش ۱۳، ص ۱۹۰-۱۷۵.